

بررسی تطبیقی جایگاه آرمانی وطن نزد شعرای مهاجر شمال و مهاجر جنوب

ناهده فوزی^۱منصوره شیرازی^۲

چکیده

از آنجایی که ویژگی اصلی و مشترک شعرای مهاجر شمال (امریکای شمالی) و مهاجر جنوب (برزیل) از طرفی مهاجرت و ترک وطن شان لبنان و از طرف دیگر رویکرد رمانتیک آنان است، طبیعی است که جایگاه آرمانی وطن یکی از مضامین اصلی در اشعار آنان باشد. اما مقوله وطن نیز همچون دیگر مفاهیم و پدیده‌ها نزد هر کسی تصویر، تعریف و تأثیر ویژه‌ای دارد که به شخصیت، روحیات، نوع نگرش، شیوه زندگی و خاستگاه اجتماعی فرد بستگی دارد. همچنین میزان تأثیر محیط اجتماعی فرهنگی متفاوت مهاجرها را باید در نظر داشت. از همین رو بر آن شدیم تا به بررسی و مقایسه جایگاه آرمانی وطن نزد شعرای مهاجر پردازیم و به عنوان نمونه دو شاعر برجسته مهاجر شمال، ایلیا ابوماضی و امین ریحانی و دو شاعر مهاجر جنوب، رشید سلیم خوری (شاعر قروی) و فوزی معلوف را برگزیدیم، و تلاش کردیم با استخراج و تبیین وجوه اشتراک و افتراق رویکرد این چهار شاعر نسبت به وطن آرمانی و تأثیر اختلاف محیط و شرایط در دیدگاه آنان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم. حاصل پژوهش آن است که برخلاف باور برخی ناقدان، تعلق به مهاجر شمال یا مهاجر جنوب، تعیین کننده نوع نگاه شعرای مهاجر نسبت به جایگاه آرمانی وطن نیست.

کلید واژه‌ها:

شعر مهاجر شمال - شعر مهاجر جنوب - وطن آرمانی - ایلیا ابوماضی - امین

ریحانی - رشید سلیم خوری (شاعر قروی) - فوزی معلوف

^۱ - استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

^۲ - دانشجوی دوره دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (برگرفته از رساله دکتری)

مقدمه

روند مهاجرت شاعران عرب ابتدا از سوریه و لبنان شکل گرفت. در آغاز بیشتر شاعران مهاجر، سرزمین امریکا را به عنوان مقصد هجرت خود برگزیدند. هنگامی که شاعران مہجر شمال (امریکای شمالی) در فعالیت های ادبی خود تحت لوای انجمن ادبی «الرابطة القلمیة» منسجم شدند، شاعران مہجر جنوب (برزیل) با تأسیس انجمن ادبی «العصبة الأندلسیة» فعالیت های ادبی خود را متمرکز نمودند. با اینکه یاد وطن و علاقه به آب و خاک و ذکر ظلم هایی که بر آن رفته، موضوع کم و بیش مشترک در دیوان های این چهار شاعر لبنانی است، اما این مضمون در شعر هر یک از آنان دارای ویژگی های خاصی است که از طرفی نشأت گرفته از شخصیت، موقعیت اجتماعی، گرایش ها و حساسیت های فکری ادبی هر یک از آنان و از طرف دیگر متأثر از محیطی است که بدان پناه برده اند.

هدف از این مقاله تحلیل و بررسی تطبیقی بسامد وجوه اشتراک و افتراق درباره جایگاه آرمانی وطن نزد چهار شاعر مہجر: ایلیا ابوماضی، امین ریحانی از مہجر شمال و رشید سلیم خوری و فوزی معلوف از مہجر جنوب است و نیز میزان تأثیر گذاری تفاوت دو محیط اجتماعی فرهنگی از طرفی و تأثیر گذاری عوامل شخصیتی و فردی از طرف دیگر است، تا به این پرسش که «آیا محیط مہجر عامل بنیادی در نوع نگاه شاعر است یا خیر؟» پاسخی در خور دهیم.

درباره جایگاه وطن در شعر این چهار شاعر مہجری، اثر مستقلى تألیف نشده، اما در آثاری که به معرفی اغراض و مضامین شعری این شعرا پرداخته اند، به مضمون وطن نیز اشاره شده که در این مقاله از آن منابع بهره گرفتیم. این درحالی است که هیچ یک از منابع به مقایسه و بررسی تطبیقی مضمون وطن نزد این چهار شاعر مہجری نپرداخته اند؛ لذا با مراجعه به دیوان های هر یک از این چهار شاعر مہجری به استخراج و دسته بندی این مضمون در شعر آنان پرداختیم.

روش پژوهش در این مقاله توصیفی - تحلیلی و استفاده از شیوه تحلیل محتواست، از همین رو نخست نگاهی عمیق به جایگاه آرمانی وطن در شعر و دیدگاه چهار شاعر مهاجر می‌افکنیم؛ سپس رویکردهای آنان را به طور تطبیقی مورد نقد و بررسی قرار خواهیم داد. پیش از ورود به مبحث، نخست به معرفی اجمالی چهار شاعر مهاجر مورد بررسی، می‌پردازیم:

۱- ایلیا ابوماضی (۱۸۸۹-۱۹۵۷) شاعر بزرگ رمانتیک مهاجر شمال متولد روستای محیدته در شمال لبنان، که به دلیل وضعیّت نابسامان اقتصادی در اوان جوانی به امریکای شمالی مهاجرت می‌کند. (حاطوم، ۱۹۹۴: ۶؛ ناعوری، ۱۹۵۹: ۳۷۵) وی عضو انجمن ادبی «الرّابطة القلمیة» و صاحب دیوان‌های «تذکارالماضی»، «الجداول» و «الخمائیل» است. و از مهم‌ترین مضامین شعر وی طبیعت، عشق، شعر تأملی و اجتماعی است. (خفاجی، ۱۹۸۶: ۳۰؛ برهومی، ۱۹۹۳: ۶)

۲- امین ریحانی (۱۹۴۰-۱۸۷۶) در روستای فریکه در شمال لبنان در خانواده‌ای مرفه به دنیا آمد. در یازده سالگی همراه معلّم و عمویش برای فعالیت‌های اقتصادی به نیویورک مهاجرت می‌کند (صیدح، ۱۹۵۶، ۲۲۶) در آنجا با فلسفه و ادبیات غرب آشنا می‌شود. سپس عضو انجمن «الرّابطة القلمیة» می‌شود. (مقدسی، ۱۹۸۹: ۴۵۴) وی صاحب آثار و مقالات بسیاری به دو زبان عربی و انگلیسی می‌باشد که می‌توان به «الرّیحاتیات»، «ملوک العرب»، «تاریخ نجد الحدیث»، «هتاف الأودیة» و ... اشاره نمود. (فاخوری، ۱۹۹۵: ۳۲۰؛ شراره، ۱۹۸۴: ۱۳۸)

۳- رشید سلیم خوری (۱۹۵۸-۱۸۸۷) ملقب به شاعر قروی در روستای باربارا در لبنان دیده به جهان گشود، از کودکی به فراگیری شعر و ادب پرداخت. در دانشگاه امریکایی بیروت تحصیل کرد در ۲۶ سالگی به دلیل فقر اقتصادی لبنان را به مقصد برزیل در امریکای جنوبی ترک کرد (ناعوری، ۱۹۸۹، ۴۹۹) وی عضو انجمن ادبی «العصبة الأندلسیة» گردید. روح وطن پرستی و حماسی در اشعارش متجلی است و از جمله دیوان‌های وی می‌توان به «القرویات»، «الرّشیدیات» و «الاعاصیر» اشاره نمود. (صیدح، ۱۹۵۶: ۲۱۱)

۴- فوزی معلوف (۱۹۳۰-۱۸۸۹) از شعرای به نام مہجر جنوب، در روستای زحلہ لبنان در خانوادہ‌ای فرهنگ دوست بدنیا آمد. (حطیط، ۱۹۸۷: ۳۹۰) از کودکی زبان‌های عربی و فرانسه را آموخت. از نوجوانی به سرودن شعر و نگارش نمایشنامہ روی آورد. (صیدح، ۱۹۵۶: ۳۶۴) در ۲۲ سالگی به سبب ناکامی در عشق از لبنان به سوی برزیل مهاجرت کرد، تا شاید غم و اندوه درونی خود را به فراموشی سپارد. وی به عضویت انجمن «العصبۃ الأندلسیۃ» در آمد. وی شاعری درون گرا و بدبین بود. (ناعوری، ۱۹۵۹: ۱۴۷)

آرمان وطنی فراتر از مرزهای آب و خاک

هر چند برخی از نظریہ پردازان ریشہ‌های شکل‌گیری آرمان وطن متحد عربی را به پیش از اسلام می‌رسانند و برخی نیز آن را ملازم با آمدن اسلام و خلافت گسترده عرب‌ها زیر لوای اسلام تا حملہ مغول و سقوط آخرین خلیفہ عبّاسی پیش می‌برند؛ اما بسیاری نیز نخستین آشنایی گسترده و سازمان یافته جهان عرب را با این مفهوم و آرمان، به اواسط قرن نوزدهم میلادی و فعالیت‌های فرهنگی مسیحیان قلمرو حکومت عثمانی و دو دانشگاه آمریکایی و سن ژوزف بیروت (پی ریخته توسط میسیون‌های مذہبی و آمریکایی و فرانسوی) می‌دانند؛ چرا کہ نسل اوّل رهبان و اندیشمندان ایدہ وطن عربی و اتّحاد عرب علی‌رغم مذہب (مسلمان یا مسیحی)، بعدها به جریانی فعّال و مؤثر تبدیل شد و افرادی چون بطروس بستانی^۱، ناصیف یازجی^۲ و نجیب عازوری^۳، همگی از فارغ‌التحصیلان این دانشگاه‌ها بودند. (درینیک، ۱۳۶۸: ۳۳؛ شرابی، ۱۳۶۹: ۷۵-۷۴) به ہرحال جدا از اینکہ اندیشہ اتّحاد عرب و وطن متحد عربی از چہ زمانی شروع شد، ریشہ‌های سیاسی و اجتماعی ظهور و رشد این اندیشہ را باید در افول قدرت عثمانی جستجو کرد. آرمان وطن متحد جهان عرب یا وطن عربی در اواخر قرن نوزدهم و تا دهہ‌ها سال در قرن بیستم، ایدہ پرشور و پرتطرفدار عرب‌ها در برابر سلطہ عثمانی، استعمار غرب و تجاوز صہیونیسم به شمار می‌رفت. در چنین فضای غالبی، شعرای مہجر نیز علی‌رغم مسلمان یا مسیحی بودن خود از زوایای گوناگون این آرمان را پی گرفته و نجات ملت‌های خود را در گرو اتّحاد عربی می‌دانستند.

نکته قابل توجهی که در تلقی وطن نزد شاعران مهجر بایستی در نظر گرفته شود، آن است که سرزمین شام و سوریه تا پیش از تقسیم بندی های استعماری ۱۹۱۹ میلادی، سرزمین واحدی بود با فرهنگی یکپارچه که شامل سوریه کنونی، لبنان، اردن و فلسطین می گردید. ادباء، شعرا و مردمان این سرزمین - به ویژه بخش های لبنان و سوریه کنونی - هر گاه از وطن سخن می گفتند، منظور آنان حتماً همان وطن یکپارچه بود که در زبان و شیوه زندگی و سنت و آداب میان آنان تفکیک و تمایزی وجود نداشت. از همین روست که امین ریحانی وصیت می کند که پس از مرگ پیکر او را، در جایی بین سوریه و لبنان دفن کنند و ایلیا ابوماضی در برابر جداسازی سرزمین های سوریه، فلسطین، اردن و لبنان فریاد برمی آورد و در قصیده «لبنان» می گوید:

قُلْ لِلأَلَى رَفَعُوا التُّخُومَ لِأَرْضِهِ
وَلَمَنْ يَقُولُونَ الفَرَجَ حَمَاتِهِ
ضَيَّتُمُ الدُّنْيَا عَلَى أَهْلِيهِ
اللَّهُ قَبْلَ سُيُوفِهِمْ حَامِيهِ
(ابوماضی، ۲۰۰۴: ۶۴۲)

به کسانی که مرزهای سرزمین مان را برکشیدند، بگویند دنیا برای دنیا پرستان تنگ شد، به کسانی که از بیگانگان حمایت می کنند، بگویند: خداوند پیش از شمشیرهای آنان، از لبنان حمایت می کند.

جایگاه وطن آرمانی نزد ایلیا ابوماضی

توجه و اشتیاق ابوماضی به وطن تنها به زادگاهش (لبنان) محدود نمی گردد، بلکه سایر کشورهای عربی، به ویژه سوریه و مصر را نیز شامل می شود. ابوماضی در بسیاری از اشعار خود از مشکلاتی که عربها با آن دست و پنجه نرم می کنند و از بحران هایی که در آن به سر می برند، سخن می گوید. او همان گونه که درباره زیبایی و جادوی طبیعت لبنان شعر می سراید، به توصیف زیبایی سایر کشورهای عربی نیز می پردازد.

ابوماضی به شیوه موشحات اندلسی، سوریه را در قصیده «صوت من سوریه» اینگونه توصیف می کند:

صوتُ سوريا الجميلة
صوتك العذب الرخيم

ضاحِكٌ مِثْلُ الخَمِيْلِهِ لاعِبٌ مِثْلُ النَّسِيْمِ

يَا أُمَّ الْوَرَقَاءِ غَنَّ فالغِنَا شعراً لِسَمَاءِ
فَهُوَ فِي الْغُصْنِ تَشَنُّ وَهُوَ فِي النَّجْمِ بَهَاءِ

صوتُ سوریا الجميلةُ

صوتُكِ العَذْبُ الرَّخِيْمُ

ضاحِكٌ مِثْلُ الخَمِيْلِهِ

لاعِبٌ مِثْلُ النَّسِيْمِ

لَيْتَنَا كُنَّا طَيِّبِوْرًا حَوْلَ عَيْنِ أَوْ غَدِيْرٍ
نَرَشْفُ الْمَاءِ نَمِيْرًا نَلْقَطُ الْحَبَّ الثَّيْرِيْرَ

صوتُ سوریا الجميلةُ

صوتُكِ العَذْبُ الرَّخِيْمُ

ضاحِكٌ مِثْلُ الخَمِيْلِهِ

لاعِبٌ مِثْلُ النَّسِيْمِ

مَوْطِنٌ نَهْوِي سُهْوَلَةً مِثْلَمَا نَهْوِي رَبَاهُ
الصَّبَا فِيهِ عَلِيْلَةٌ تَتَدَاوِي بِنَدَاهُ

(ابوماضی، ۲۰۰۴: ۵۵۲)

آوای سوریه زیبا، گرم و دلنشین است و چون نسیم بازی می‌کند. ای پرندۀ خوش آواز نغمه سرایی کن! نغمه‌ات، شعر آسمانی نیست، (اما) سبب خمیدگی در میان شاخه‌ها و درخشش و نور میان ستاره هاست که این نغمه از عمق وجودت بر می‌آید. ای کاش ما پرندگان بودیم که از چشمه ساران آب گوارا می‌نوشیدیم و دانه‌های پراکنده در اطراف آنجا را گرد می‌آوریم. سرزمینی که دلبسته دشت‌ها و تپه‌هایش بودیم، گرچه دوران کودکی مان را در ناخوش احوالی به سختی سپری کردیم اما با ندایش آرام می‌گرفتیم.

وی سوریه را با همان تعابیری که در مورد زادگاهش به کار می برد، وصف می کند؛ نسبت به این کشور اظهار اشتیاق می نماید و آنجا را وطن خویش می داند. (دیمتری، ۱۹۹۷، ۱۶۸)

ابوماضی در قصیده «یا بلادی» می سراید:

كُلُّ شَيْءٍ فِي هَذِهِ الْكَائِنَاتِ مِنْ جَمَادٍ وَ عَالَمٍ وَ نَبَاتِ
وَ قَدِيمٍ وَ حَاضِرٍ وَ آتٍ صَائِرٌ لِلزَّوَالِ أَوْ لِلْمَمَاتِ

غیر شوقی ایلیک یا سوریه

أَنْتِ مَا دُمْتِ فِي الْحَيَاةِ حَيَاتِي فَإِذَا مَا رَجَعْتُ لِلظُّلُمَاتِ
وَ اسْتَحَالَتْ جَوَارِحِي ذُرَاتِ فَلْتَقُلْ كُلُّ ذَرَّةٍ مِنْ رُفَاتِي

عاش لبنان و كنتعش سوریه

(همان: ۲۱۶)

او در این ابیات می گوید: به غیر از شور و اشتیاقم به سوریه، همه چیز از گذشته و حال و آینده رو به زوال و نابودی است. وی سپس به سوریه خطاب می کند: علت جاودانگی ام در زندگی بودی؛ آن هنگام که در تاریکی ها به سر می بردم و با گذشت زمان اعضاء و جوارحم فرتوت گشتند و به سوی متلاشی شدن پیش رفتند؛ لبنان و سوریه جاودان باد. از سویی هم ابوماضی در نوجوانی از لبنان به مصر مهاجرت کرد و روزگار خوشی را در آنجا سپری کرد. از همین رو او همواره مصر را وطن دوم خود می خواند.

ابوماضی در قصیده «عید النّهی» به دو وطن خود (لبنان و مصر) خطاب می کند:

وَ طَنَانِ أَشْوَاقٍ مَا أَكُونُ إِلَيْهِمَا مِصْرُ التِّي أَحْبَبْتَهَا وَ بِلَادِي
وَ مَوَاطِنِ الْأَرْوَاحِ يَعْظُمُ شَأْنُهَا فِي النَّفْسِ فَوْقَ مَوَاطِنِ الْأَجْسَادِ

(همان: ۲۱۲)

دو وطنی را که پیوسته برای اقامت دوست داشته ام، یکی مصر است و دیگری لبنان، و جایگاه سرزمین های روحانی نزد من والاتر است از سرزمین های مادی.

وی در این ابیات پس از اظهار شکوه و ناراحتی نسبت به آنچه در زندگی بر او گذشته و رنج‌ها و دشواری‌های زندگی در جامعه جدید (آمریکا)، مشتاقانه آرزوی بازگشت به دو وطن خود (لبنان و مصر) را دارد و مصر را چون لبنان می‌ستاید و می‌گوید:

الشرقُ تاجٌ و مصرٌ منه دُرَّتُهُ والشرقُ جیشٌ و مصرٌ حاملُ العلمِ
هیهاتَ تطرفٌ فيها عينٌ زائرها بغیر ذی ادبٍ او غیر ذی شَمَمِ
(ابوماضی، ۱۹۸۴: ۶۴۷)

ابوماضی در این ابیات رابطه بین مشرق زمین و مصر را اینگونه توصیف می‌کند: مشرق زمین تاجی است و مصر مروارید درخشان آن، شرق سپاهی است و پرچمداران مصر است. نگاه آنانی که به آن به دیده ادب و احترام ننگرند، دور باد.

ابوماضی که این شعر را در جامعه آمریکا سروده است، مصر را مروارید درخشان شرق میخواند. شاید از آن رو که وی در مدت اقامت خود در مصر توانسته بود بیشترین لذت را از ایام جوانی خود ببرد و در سایه روشنفکران و مصلحان بزرگ مصر، مقوله آزادی و بسیاری از مفاهیم مترقیانه اجتماعی را برای خود معنا کند؛ به همین دلیل هر گاه از مصر سخن گفته و یا شعری سروده، از آن به نیکی یاد کرده است؛ بنابر قرائن شعری ابوماضی، می‌توان گفت، او پس از لبنان، مصر را وطن خود می‌دانسته است. اما علیرغم علاقه و گرایش وافر به مصر، همانطور که در قصیده «بلادی» می‌گوید، عشق اصلی و پایدار او همواره لبنان است.

و شَرِبْتُ ماءَ النِّيلِ شَيْخِ الْأَنْهَرِ
فَكَأَنَّيْ قَدْ دُقْتُ ماءَ الْكُوْتَرِ

نَهْرٌ تَبَارَكَ مِنْ قَدِيمِ الْأَعْصَرِ
عَذْبٌ، وَ لَكِنْ لَا كَمَاءِ بِلَادِي

(ابوماضی، ۲۰۰۴، ۶۷۷)

هنگامی که از آب کهن ترین رودخانه رود نیل نوشیدم، گویی که از آب کوثر نوشیدم. رودی پرخیز و برکت جاری از زمان‌های کهن، لیک گوارایی آن همانند رودهای جاری وطنم نیست.

ابوماضی در این ابیات اعتراف می‌کند که مصر نیز نتوانسته شوق دیدار دوباره لبنان را از دل او بزدايد.

ابوماضی باز هم در مقدمه دیوان «تذکارالماضی» نیل را مورد خطاب قرار می‌دهد:

وَمَا أَنَا بِالْعَبْدِ الَّذِي يَرْهَبُ الْعَصَا
وَلَكِنِّي حُرٌّ تَرَوُّعٌ بِوَادِرَّةِ
(ابوماضی، ۱۹۱۱: مقدمه)

من برده‌ای نیستم که از چوبدست بترسد؛ انسان آزاده‌ای هستم که از خشم او در هراسند. گویی نیل، این رود جاودان، جان ابوماضی را آنچنان پر از هیبت می‌کند که بر ساحلش می‌ایستد و او را مورد خطاب قرار می‌دهد.

همچنین در قصیده (عام ۱۹۱۰) در مورد مصر چنین می‌سراید:

إِنَّ لَمْ أَدُّ عَنِ أَرْضِ مِصْرَ مَوْفِقًا
أُودِي بِأَمَّالِي الزَّمَانَ مَوْفِقًا
(ابوماضی، ۲۰۰۴: ۴۲۴)

اگر من از سرزمین مصر به درستی دفاع نکردم (جای شگفتی نیست) زمانه در به هلاکت رساندن آرزوهایم پیروز بود.

مصری‌ها از مواضع اینچنینی ابوماضی به شگفت می‌آیند، از خشم او در دفاع از کشوری که در آن به دنیا نیامده و علقه دینی هم در آنجا ندارد، اما همانند وطن خود آن را می‌ستایند. ابوماضی در قصیده «وافی يسوق اليه التعنيف و العذلا» بار دیگر مصر را مورد خطاب قرار دهد:

حَتَّامَ مَا تَدْفَعُ عَنِ مِصْرَ وَ لَسْتَ لَهَا
يَابِنُ وَلَا نَاقَةَ تَبْغِي وَلَا جَمَلًا؟!
(همان: ۷۰۲)

ابوماضی در این بیت از خود می‌پرسد، تا کی از مصر دفاع می‌کنی در حالی که از هموطنان این سرزمین نیستی و سود و زیان این سرزمین نفعی برایت ندارد؟!

اما ابوماضی جوان به سرزنش‌های مصر وقعی نمی‌گذارد و به ما می‌گوید:

وَقَائِلَ كَيْفَ تَرْفِي «مِصْرَ» قُلْتُ لَهُ
حَسْبَ «الْكِنَانَةَ» شَعْبٌ يَعْشِقُ الْعَمَلَا
شَعْبٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ الْمَوْتُ مُحْتَرَمًا
مِنْ أَنْ يَعِيشَ طَوَالَ الدَّهْرِ مَبْتَدَلًا
(همان: ۷۰۲)

در اینجا او در مقام گوینده‌ای است که علت پیشرفت مصر را بیان می‌کند و می‌گوید کنانه را از این که ملتی دارد که عاشق کار و تلاشند، برای او کافی است. مردم مصر ملتی هستند که مرگ برایشان لذت بخش‌تر است از اینکه عمری طولانی را به رذالت و پستی سپری کنند.

ابوماضی همچنین در ادامه قصیده خطاب به مصر می‌گوید:

أيا «مصر» إفديك بالأنفسين بروحی و ما ملكتنه یدی
ما أنا وحدي المحبُّ الامین فکم بی فی الناس من مُقْتَدِ
(همان: ۷۰۲)

شاعر در این بیت می‌گوید: ای مصر مال و جانم فدای تو باد، در عشق و فداکاری برای تو تنها نیستم و پیروانی دارم.

دوره‌ای که ابوماضی در مصر زندگی می‌کرد، دوره حساس تکوین عقلی و همچنین رشد جسمانی اش بود. نوجوانی که در ۱۱ سالگی پای به سرزمین مصر نهاد، اینک جوانی ۲۲ ساله شده بود و حوادث و ماجراهای دوران زندگی اش با مسائل اجتماعی پیوند خورده بود. همچنین این دوره، دوره تکوین «حزب الوطنی» در مصر نیز بود و گویی ابوماضی با این جنبش رشد کرد. مصر بر گردن ابوماضی حقی بزرگ داشت، زیرا از وی به عنوان میهمان پذیرایی کرد و ابوماضی را در دامن چمنزارهایش پروراند و به او بسیاری چیزها و از جمله راه و رسم یک زندگی آزاد منشانه را آموخت.

و باز هم در مورد مصری‌ها در قصیده «مصر و الاحتلال» می‌گوید:

خَلْنِي اسْتَصْرَحُ الْقَوْمَ النِّيَامَا أَنَا لَا أَرْضِي «لِمَصْرٍ» أَنْ تُضَامَا
حَسْبُ «مَصْرٍ» أَنَّهَا الْأَرْضُ الَّتِي أَمَّنَ اللَّهُ بِهَا «الْبَيْتَ الْحَرَامَا»
كَرَّمْتِ «مَصْرُ» وَأَهْلُهَا فَمَا نَقَضَتْ عَهْدًا وَلَا خَانُوا ذِمَامَا
لَسْتُ مِصْرِيًّا وَلَكِنْ نِسْبَةً بَيْنَنَا تَجْمَعُ «مِصْرًا وَالشَّامَا»

(ابوماضی، ۲۰۰۴، ۶۹۳)

بگذارید تا مردم را از خوابی که در آن فرو رفته‌اند، بیدار کنم، من از اینکه مصر در ستم باشد در عذابم. برای مصر همین بس که سرزمینی است که خداوند آن را مکان امنی قرار داده است. مصر و ساکنانش کریم و بزرگواری و آنها عهد و پیمانی را نشکستند؛ من مصری نیستم اما نسبتی بین ماست که مصر و شام را به هم نزدیک می‌کند.

ابوماضی، در یک سخنرانی در اجتماع مردم مصر با صراحت هموطن بودن خود را با مصریان اینگونه بیان می‌کند: من نه فقط برای خدمت به مردم یک شهر و یا یک ناحیه و یا یک گروه ویژه، بلکه برای خدمت به یک امت بزرگ زندگی می‌کنم، چه مهاجر، چه مقیم، مصری یا لبنانی. من برای خدمت به تمامی کسانی زندگی می‌کنم که معاصر من هستند؛ به خدمت به نسل‌های آینده می‌اندیشم. مأموریت شاعر یا ادیب این است که قبل از اینکه خودش زندگی بکند برای آرمان همگان زندگی کند. من شرافت و مجدی بالاتر از این نمی‌بینم که اندیشه‌ام را برای شرافت اتمم به کار گیرم. (شراره، ۱۹۸۲: ۵۳)

به طور کلی ابوماضی به قومیت واحد عربی، علی‌رغم تفاوت سرزمینی و مذهبی اعتقاد داشت و محور نخست هویت او عربیت او و افتخار به این هویت بود.

جایگاه وطن آرمانی نزد امین ریحانی

ریحانی، معتقد است که اشتراک در "زبان"، "نژاد" و "فرهنگ" از ارکان وحدت عربی است و کشورهای عربی با توجه به این اصول سه گانه می‌توانند به وحدت و اتحاد دست یابند. او در جهت تحقق این هدف و زدودن اختلافات، وطن دوستی و قومیت را جایگزین دین نمود.

ریحانی، برای دستیابی به اتحاد، بیشترین سهم را به آموزش و تهذیب توده‌های مردم اختصاص می‌دهد و تأسیس مدارس ملی را با هدف آموزش وحدت ملی و قومی و مقدم دانستن آن بر هر تعلیمی، لازم و ضروری می‌داند. در چنین آموزشگاه‌هایی است که دانش‌آموختگان تحت تأثیر فرهنگ‌های آمریکایی، انگلیسی و دیگر فرهنگ‌ها قرار نخواهند گرفت؛

و باز در چنین مراکزی است که دانش آموختگان، آرمان خود را تقدیس وطن و مقدم دانستن آن بر هر چیز قرار می‌دهند و شعارشان چیزی جز «به نام خدا و وطن» نخواهد بود. به اعتقاد ریحانی، آموزش و تهذیب، آگاهی و شعور اجتماعی ملت‌ها را ارتقا داده و آنها را علیه ظلم و بی‌عدالتی به میدان جهاد و مبارزه می‌کشاند. البته وی با دیدی واقع‌گرایانه موانع و چالش‌های موجود در مسیر تحقق این آرمان را می‌بیند؛ موانعی از سوی حکام و رؤسای آژمند عرب که در سیاست خارجی خود همواره راه خضوع و سلطه‌پذیری را پیموده‌اند، و از سویی هم موانعی که از سوی ابرقدرت‌های سلطه‌گر اروپایی ایجاد شده‌اند. (ریحانی، ۱۹۸۹: ۲۴۲)

ریحانی در قصیده «دمشق» به وحدت تاریخی وطن عربی از طرفی و به وحدت زبانی و فرهنگی آن از طرف دیگر چنین اشاره می‌کند:

أنتِ يَدُ الْخَضْرَاءِ

الَّتِي تَبْسُطُهَا الْعَرُوبَةُ

إِلَى الشُّعُوبِ النَّاطِقَةِ بِالضَّادِ فِي كُلِّ مَكَانٍ.

(ریحانی، ۱۹۸۷: ۱۳۳)

ریحانی در این ابیات می‌گوید: تو دست پر خیر و برکتی هستی که عربیت را تا همه سرزمین‌های عرب بسط می‌دهی. ریحانی همچون ابوماضی معتقد به وطن در ابعاد و مرزهای جغرافیایی نیست. او برآن است که در مقام وطن پرستی متعهد، وطن عربی یک تفکر فرهنگی و اجتماعی نیست، بلکه روح والای قومی و ملی است که معتقدانش را به تعاون و همکاری با یکدیگر برمی‌انگیزاند تا وطنی قدرتمند و مستقل داشته باشند و یورش بیگانگان را دفع کنند. (ریحانی، قومیات، ۱۹۸۷: ۳۷۷) ریحانی در این باره می‌گوید:

الْعَرُوبَةُ تَجْمَعُنَا ، الْعَرُوبَةُ تُوحِّدُنَا ،

الْعَرُوبَةُ تَعِيدُ الْكِرَامَةَ تُبْعِثُ الشَّمَمَ ، تُوَطِّدُ الْإِيْمَانَ ،

و فِي مَجْمُوعِ هَذِهِ الْمَزَايَا ، الْقُوَّةُ الْوَطْنِيَّةُ الْعَظْمَى ،

الْقُوَّةُ الَّتِي يَحْتَرِمُهَا الْارُوبِيُّونَ وَ لَا تُقَهَّرُ وَ لَا تُدَلُّ وَ ...

(همان: ۳۷۵)

این همان مصلحت مشترکی است که لبنانی ها، سوری ها، عراقی ها و فلسطینی ها را گرد هم آورده و روح برادری، صلح و دوستی را در آنها تثبیت می نماید. عرب بودن، عربها را متحد می سازد هر چند میان آنها، مرزها فاصله افکند.

و در جایی دیگر آن را رکن نخستین و اساسی نهضت عربی می داند. (همان: ۳۷۶) بر همین مبنا، فرقه گرایبی را از موانع دستیابی به اتحاد و در نهایت آن را خیانت به میهن می خواند. (همان: ۳۴۷)

ریحانی در مورد ذم و نفی فرقه گرایبی در میان عربها با صدای رسا اعلام می دارد که :

إِنِّي مُتَحَرِّبٌ لِلْجَامِعَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ لِلنَّهْضَةِ الْوَطَنِيَّةِ
إِنِّي مُتَحَرِّبٌ لِلسِّيَادَةِ الْقَوْمِيَّةِ فِي كُلِّ قَطْرٍ مِنَ الْأَقْطَارِ الْعَرَبِيَّةِ

إِنِّي مُتَحَرِّبٌ لِكُلِّ مَا فِيهِ تَحْقِيقُ أَمَانَاتِ الْوَطَنِيَّةِ
وَ لِكُلِّ مَنْ يَسْعَى فِي جَمْعِ كَلِمَاتِنَا وَ تَوْحِيدِ أَعْمَالِنَا
إِنِّي مُتَحَرِّبٌ لِلتَّهْذِيبِ الْقَوْمِيِّ الَّذِي يَرْفَعُ الْوَطْنَ فَوْقَ الطَّائِفَةِ وَ فَوْقَ الْأُسْرَةِ ...

(ریحانی، ۱۹۸۷: ۳۰۱)

وی در تمام آثار خویش با تکیه بر قومیت عربی، برای حل مشکلات ملت عرب و نه صرفاً لبنانی ها چاره جویی نموده است.

امین ریحانی تنها در اشعار و سخنرانی ها و نوشته های خود از وطن عربی نام نمی برد، بلکه در مقام عمل نیز به عنوان مسافری کثیرالسفر، به مناطق مختلف عربی سفر می کند و ندای اتحاد سر می دهد. او برای سوریه، لبنان، عراق و ... به طور جداگانه مطلب می نویسد و از آنها به عنوان کشورهای با پیشینه درخشان تاریخی یاد می کند. البته حقیقت تاریخی هم گواهی می دهد که این مناطق از موصل در عراق تا شطآن در یمن و از مراکش تا عمان و قلمرو بحرین از یک زبان واحد برخوردارند و باید بین آنها پیوندی ثابت برقرار شود، تا با یک نگاه، به آینده ای واحد چشم دوزند؛ به همین سبب عزم خود را جزم می کند تا به این مناطق

سفر کند. نتیجه این سفرها کتاب‌های متعددی بود که او در باره هر یک از این سرزمین‌ها نگاشت. (شراره، ۱۹۸۴: ۱۳۷)

بدین ترتیب ریحانی، در عرصه‌های مختلف ادبی، اجتماعی، سیاسی و ... به انسان جدید عرب در کشورهای عربی فکرمی‌کند. انسانی که با اندیشه‌های تازه محیط اطراف خود آشنایی داشته باشد تا بتواند گام‌های سربلندی و افتخار را بردارد و مسبب پیشرفت کشورهای عربی گردد. او لحظه لحظه عمر خود را صرف دفاع از قوم‌گرایی عرب و معرفی بهتر کشورهای عربی نمود تا بدین وسیله بتواند به اهداف بلند خود دست یابد. (ریحانی، قومیات، ۱۹۸۷: ۴۵-۴۲)

ریحانی قوم‌گرایی را مقدس‌ترین تفکر و اندیشه می‌داند. (همان: ۳۶۱) زیرا در سایه آن، عرب‌ها می‌توانند قدرت و سیطره هر دشمنی را درهم بشکنند. ریحانی در تمام آثار خویش برای حل مشکلات ملت عرب با تکیه بر قومیت عربی، چاره‌جویی نموده است. او بر آن است که پان عربیسم راه خلاصی از مشکلات؛ تضمین‌کننده استقلال کشور و رهایی از یوغ و سیطره بیگانه است. ریحانی خود را رسول و پیام آور این تفکر و پیام رسان تفاهم، دوستی و اتحاد می‌داند و در تمامی آثار خویش به ترویج این اندیشه پرداخته است. (همان: ۱۱۲)

ریحانی در قصیده «دمشق» چنین می‌سراید:

إِنَّ فِي رَوْحِ الْجَدِيدَةِ بَرَقًا يَحْمِلُ رِسَالَتَكَ الْقَوْمِيَّةَ إِلَى الْأَقْطَارِ الْعَرَبِيَّةِ كُلِّهَا
أَنْتِ الْقَلْبُ الَّذِي تَنْعَكِسُ فِيهِ صُورَةٌ مِنْ صُورِ الْوَطَنِيَّةِ فِي هَذِهِ الْبِلَادِ السُّورِيَّةِ
... أَنْتِ الْيَدُ الْخَضْرَاءُ الَّتِي تَبْسُطُهَا الْعَرَبِيَّةُ إِلَى الشُّعُوبِ الْنَاطِقَةِ بِالضَّادِ فِي كُلِّ مَكَانٍ
... وَ لَكِنَّكَ يَا دِمَشْقُ أَقْدَمَ مَدِينَةٍ فِي الْعَالَمِ وَ فِيكَ لِلْقَدِيمِ قُصُورٌ وَ أَكْوَاخٌ، وَ أَبْرَاجٌ وَ حُصُونٌ
... وَ أَنِّي عَلَى يَقِينٍ أَنَّنَا سَائِرُونَ فِي سَبِيلِ الَّذِي فِيهِ سَعَادَةُ الْأُمَّةِ وَ رَقِيهَا
... حَذَارٍ يَا دِمَشْقُ

حَذَارٍ مِنْ قَدِيمِكِ الَّذِي يَتَحَصَّنُ فِيهِ الْجَهْلُ وَ النِّفَاقُ
حَذَارٍ مِنْ مَاضِيكِ الرَّابِضِ فِيهِ الظُّلْمُ وَ الْمَخِيمَةُ فِيهِ أَشْبَاحُ الْفَاتِحِينَ

إِنَّ الْقَدِيمَ فِي دِمَشْقَ مَتَقَهَّرٌ عَاجِلاً أَوْ آجِلاً أَمَامَ دِمَشْقَ الْجَدِيدَةِ.

(ریحانی، ۱۹۸۷: ۱۳۲-۱۳۴)

او خطاب به دمشق می‌گوید: درخششی در روح جدید توست که رسالت قومیت عربی را در همه کشورهای عربی شامل می‌شود. تو بسان قلبی هستی که تصویر قومیت‌های عربی را در خود منعکس می‌کنی. تو دست سبز و بابرکتی هستی که عروبیّت را در تمامی کشورهای عربی گسترش می‌دهی. دمشق قدیمی ترین شهر جهان است که دارای قصرها، خانه‌ها، برج‌ها و دژهای محکم است. یقین دارم که ما در راهی که به سعادت و خوشبختی و آزادی امت عرب ختم می‌شود، در حرکتیم. ای دمشق بر حذر باش و پرهیز از دمشق قدیمی که در گذشته جهل و نفاق در او استحکام یافته بود و پیرامونش را ظلم و خیال‌های واهی احاطه کرده بود؛ دمشق قدیم در عقب افتادگی به سر می‌برد که به زودی دمشق جدید در مقابل آن قرار خواهد گرفت.

ریحانی، عموماً به این عقیده خود تأکید می‌کند که هر قوم با زنده کردن تاریخ و گذشته روشن و پر افتخارش، به خود می‌آید، هویت می‌یابد و می‌تواند جهل را از خود بزدايد و با کنار زدن ظلم و نفاق به اتحاد نزدیک شود.

ریحانی، در آثار خویش بارها مشکل اساسی کشورهای عرب و به تعبیر خود وی، بلای کشورهای عربی را رؤسا و حکام ایشان و سیاست‌های نادرست آن‌ها معرفی می‌کند. در این جهت او همواره وظیفه و مسئولیت رؤسای حکومت‌های عرب را در اتحاد با یکدیگر و حفظ وحدت مردمی و صیانت از حقوق امت‌هایشان یادآور شده است. او خطاب به ایشان چنین می‌گوید:

أَيُّهَا الْإِثْمَةُ وَالْأَمْرَاءُ وَالْمُلُوكُ وَالسَّلَاطِينُ

إِنَّ فِي يَدِكُمْ كَنْزاً أَنْتُمْ عَلَيْهِ أَوْصِيَاءُ

إِنَّ فِي يَدِكُمْ إِرْثاً اسْتَحْفَظْكُمْ بِهِ اللَّهُ

إِذَا حَمَيْتُوهُ مِنْ كُلِّ نَفْوَذٍ أَجْنَبِيٍّ خَبِيثٍ فَاحْمُوهُ أَيْضاً مِنَ التَّعَصُّبِ الذَّمِيمِ وَمِنْ رُوحِ الرِّجْعَةِ الْوَحِيمِ

إِنَّ فِي يَدِكُمْ أُمَّةً لَا تَعْرِفُ خَيْرَهَا الْحَقِيقِيَّ هِيَ لِجَهْلِهَا طَعْمَةٌ لِكُلِّ صَائِلٍ وَكُلِّ نَهَابٍ

أَيُّهَا الْمُلُوكُ وَالْأَمْرَاءُ وَالسَّلَاطِينُ هَلْ أَنْتُمْ فِي أَمْرٍ وَاحِدٍ مُتَّحِدُونَ ؟

ریحانی به همه رهبران و امیران و شاهان و سلاطین خطاب می‌کند که شما باید با هر ظلم و ستمی مبارزه کنید، و در تکمیل این راهبرد با آگاه کردن مردم از حقوق خود آنان را به مبارزه با ظلم و ستم می‌خواند. او برای مبارزه با جهل و ظلم از امرای هم کمک می‌گیرد.

هل أنتم بالصلحِ راغبون ؟

هل فی سبیلِ الوحدةِ مجاهدون ؟

(ریحانی، ۱۹۸۷: ۱۶۶)

ریحانی در این ابیات می‌پرسد: آیا شما به صلح مشتاقید و در راه وحدت، جهاد می‌کنید؟! ریحانی گاه از رثای بزرگان سرزمین عرب نیز به عنوان یک روش برای تکریم وطن و شأن عربیت استفاده نمود. از آن جمله وی در قصیده «النسر العربی» که در مراسم بزرگداشت ملک فیصل برگزار شد، در رثای او چنین می‌سراید:

حَلَّقَ النَّسْرُ فِي الْفِضَاءِ بَعِيدَا

رَجَعَ النَّسْرُ فِي الْفِضَاءِ شَهِيدَا

نَسْرُ الْعَرُوبَةِ مَدْرَجَةُ السُّهُولِ

وَ مَشْحَذُ جَنَاحِهِ جِبَالُ الرَّسُولِ

نَسْرُ الْعَرُوبَةِ، حَبِيبُ الْحَرَمِ وَ رَبِيبُ الْبُؤَادِي

الْبَادِيَةُ مَرْضَعَتُهُ وَ الْخِيَامُ مَأْوَاهُ

الرَّمَالُ فَرَاشُهُ وَ مَلْعَبُ صِبَاهُ

نَسْرُ الْعَرُوبَةِ فِي حِمَى الْحَرِيَةِ.

(ریحانی، ۱۹۸۷: ۱۵۴)

ریحانی می‌گوید: عقاب عربی «ملک فیصل» در فضا و مکان دوری پرواز کرد، عقاب عربی در فضای شهادت بازگشت عقاب عربی راه هموار تپه‌ها را طی نمود و بال‌هایش را

برفراز کوه‌ها گشود؛ عقاب عربی دوست همراز، رفیق وادی‌های سخت، پرورده بیابان‌ها که شن و ماسه بسترش و سپیده دم منظر اوست، عقاب عربی حامی آزادی است. ابیات این قصیده که به رثای ملک فیصل می‌پردازد، و وی را حامی ملت عرب می‌داند، در حقیقت ویژگی‌های عربی بودن و وطن متحد عربی را گوشزد می‌کند.

غالب الفاظ این قصیده نه فقط اشاره به خصایل و صفات برجسته ملک فیصل که بیش از آن داعیه اتحاد وطن عربی را دارد. الفاظی چون شهید، العروبه، جبال، ریب البوادی، حمی الحریه و مانند آن سراسر قصیده را آکنده و ریحانی در ادامه قصیده خطاب به نسر العروبه (ملک فیصل) حوادث پرشکوه تاریخی و وطنش را یاد آوری می‌کند.

إِنَّ وِرَاءَكَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ أَلْفَ سَنَةٍ
وَ أَمَامَكَ أَبَدِيَّةٌ مِنَ الْأَمَالِ
إِنَّ وِرَاءَكَ أُمَّةَ الْكَهْفِ وَ قَدْ هَجَعَتْ سِتْمِائَةَ سَنَةٍ
وَ أَمَامَكَ أَعْلَامُ الْبِقِظَةِ وَ الْجِهَادِ ...

(همان: ۱۵۶)

ریحانی در این ابیات خطاب به ملک فیصل می‌گوید در پشت سر تو هزار و سیصد سال و در مقابل تو آرزوهای جاودان قرار دارد؛ در پشت سر تو اصحاب کهفند که حدود ششصد سال است که خفته‌اند و در مقابله نشانه‌های بیداری و جهاد هویدا است. ریحانی، هنگامی که از حکومت ملک فیصل سخن می‌گوید، در واقع به گونه‌ای رمزی به آرمان وحدت عربی اشاره می‌کند. در این میان ملک فیصل را تنها به عنوان شخصیتی نمادین در مسیر تحقق آرزوی پان عربیسم مورد تجلیل قرار می‌دهد.

عَادَ فَيَصِلُ يَنْشُدُ فِي الْعِرَاقِ الْأَمْلَ الْأَعْلَى
أَمَلِ الْأُمَّةِ الْمَنْكُوبَةِ بِالْإِتْدَابَاتِ وَ بِالْجَهْلِ
عَادِشِيدُ عَلِي صَفَافِ الرَّافِدِينَ مَلَكًا عَرَبِيًّا جَدِيدًا
عَادِجِدُّ فِي عَاصِمَةِ الرَّشِيدِ وَ الْمَأْمُونِ عَهْدَ الْعِلْمِ وَ الْهَدْيِ
عَهْدَ الْمَدِينَةِ وَ الْفَلَاحِ

عهدَ الثقافةِ و الصلاحِ
 زرعتُ بستاناً فی العراقِ، وَ رَحَلْتُ قَبْلَ أَنْ تَرَاهُ مَثْرَافاً
 زرعتُ بذوراً فی البلادِ العربیةِ
 وَ رَحَلْتُ قَبْلَ أَنْ تَرَاهَا مَزْدَهْرَةً نَدِیةً ...

(همان: ۱۵۷-۱۵۸)

ریحانی، در این ابیات می‌گوید: فیصل در عراق با آرزوهای بزرگش بازگشت، آرزوهای هموطنان مصیبت دیده‌ای که قربانی استعمار و نادانی شده‌اند، فیصل بازگشت و در میان صفاها هیأت پادشاه عربی را جستجو می‌کرد، فیصل بازگشت و پیمان علم و هدایت، مدنیت و رستگاری، فرهنگ و اصلاحات را در مرکز خلافت رشید و مأمون تازه کرد؛ باغ‌هایی را در عراق پروراند و پیش از اینکه میوه‌شان را ببیند، رفت. بذرهایی را در سرزمین‌های عربی پاشید و قبل از اینکه شکوفه آن بذرها را ببیند، سفر نمود.

ریحانی، در این ابیات در رثای ملک فیصل جای او را به عنوان رهبری که برای پیشرفت عراق، تلاش بسیار کرد و نیست که ثمره تلاش‌هایش را ببیند، خالی می‌بیند.

جایگاه وطن آرمانی نزد رشید سلیم خوری

براساس اشعاری که شاعر قروی در باره وطن سروده است، تلقی او از وطن تنها به لبنان محدود نمی‌شود، بلکه تمام سرزمین‌های عربی را در برمی‌گیرد. زیرا در نظر وی، صفت عرب بودن رمز و صدف و پوشش محوری اتحاد است که نباید از آن غافل شد. از همین رو قروی به عنوان «پیشگام شعر اتحاد» بین اقوام و ملت‌های عرب شناخته می‌شود. او خود نیز به خاطر وفا به وطن پرچم اتحاد به دست می‌گیرد و از دیگران می‌خواهد، چنین نمایند.

قروی در قصیده «لعینیک یا لبنان» چنین می‌سراید:

حَمَلْتُ صَلِیبِی قاصداً أرضَ مَوْعَدِی فَمَنْ شَاءَ فَلْيَحْمَلْ ورائی صَلِیبَهُ

قروی در این بیت می‌گوید: صلیبم را به قصد سرزمین وعده داده شده‌ام (وطنم) حمل کردم و هر کس می‌خواهد در پی من صلیبش را بیاورد. (صیدح، ۱۹۵۶: ۳۸۳)

قروی نیز مانند ریحانی و ابوماضی در آثارش از تک تک حوادث کشورهای عربی نام می‌برد. همانگونه که بیان شد به نظر قروی وطن او فقط زادگاه و کشورش نیست بلکه همه کشورهای عربی را شامل می‌شود. قروی از شاعرانی است که اعتقاد داشت عربیت وحدتی جدایی ناپذیر است حتی اگر مرزهای ساختگی بین آنها فاصله اندازد. (خفاجی، ۱۹۸۶: ۶۱۴؛ فاضل، ۲۰۰۰: ۱۰۸).

قروی در مورد وحدت وطن عربی در قصیده «العروبة» چنین می‌سراید:

العروبة أن يشعر اللبناني أن له زحلة في الطائف و العراقی أن له فراتاً فی النيل

العروبة دمٌ ذکى یجری فی عروق جسد واحدٍ

أعضاؤها الاقطار العریبة و کل ما یعوق دورة هذا الدم یعرض الجسد کله الاخطار

(قروی، ۱۹۹۰: ۴۸)

به نظر قروی، یک عرب، هر کشور عربی را وطن خود حس می‌کند و آن را چون وطن خود دوست دارد.

قروی بر آن است که عرب بودن یعنی آنکه یک لبنانی احساس کند زحله در طائف و یک عراقی احساس کند فرات در نیل است. هر فرد عرب باید کشور متحد عربی را وطن خود بداند. عربیت را مانند خونی بداند که در یک جسم جریان دارد و هر آنچه جریان این خون را مختل می‌نماید، تمامی اعضای جسم را دچار اختلال می‌کند. (قروی، ۱۹۹۲: ۴۸)

بنابراین اشعار وطنی وی نیز تنها به لبنان محدود نمی‌شود بلکه تمام سرزمین‌های عربی را در برمی‌گیرد.

خفاجی در کتاب «قصه الأدب المهجری» می‌گوید: قروی تمام کشورهای عربی را مانند اعضای بدنش می‌داند که اگر جراحی به یکی از اعضا وارد شود، جسم او را به درد می‌آورد و می‌گوید:

إذا إقتطع ذناب الاستعمار منه قطعة

كَأَنَّمَا أَكَلُوا جَارِحَةً مِّنْ جَوَارِحِ
وَ إِذَا هَدَرُوا عَرَبِيًّا فِي لَبْنَانَ أَوْ تَطْوَانَ
فَكَأَنَّمَا شَرِبُوا نَعْمَةً مِّنْ دَمِي

قروی می گوید هنگامی که گرگان استعمار تکه‌ای از کشورهای عربی را قطع کنند، گویی قسمتی از بدن مرا خورده‌اند و اگر خون انسان عربی را در لبنان یا تطوان بریزند، گویی خون مرا نوشیده‌اند. (خفاجی، ۱۹۸۶: ۶۱۳)

خفاجی در ادامه کتابش به نقل از قروی می‌نویسد:

وَأَنَا وَاحِدٌ مِّنْ سَبْعِينَ مِليُوناً مِّنَ الْعَرَبِ ،
كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَنَا فَيَبْغِي أَن أَحْبَهُمْ سَبْعِينَ مِليونَ ضِعْفٍ حُبِّي لِنَفْسِي

قروی در حالی که تصاویر مختلف از عشق به وطن و تمامی کشورهای عربی ارائه می‌دهد، خود را یکی از هفتاد میلیون عرب به حساب می‌آورد و بر خود واجب می‌داند که آنها را هفتاد میلیون برابر بیشتر از خود دوست بدارد. (همان: ۵۹۲)

جایگاه وطن آرمانی نزد فوزی معلوف

آرمان وطن متحد نزد فوزی معلوف از نوع آرمان وطن دیگران نیست و در مقایسه با سه شاعر دیگر نگاه متفاوتی دارد.

در قصیده «علی بساط الريح» شاهد نگاهی متفاوت به وطن هستیم که فراتر از واقعیت‌های مادی است. او از سر تأمل به وطنی دورتر از این عالم خاکی می‌اندیشد. شاعر با استفاده از ابتکار و رمز و به طور غیرمستقیم، حس نوستالژی درونی خود را با تأمل و حیرت درباره وجود در هم آمیخته و از وطنی آرمانی سخن می‌راند. مهم‌ترین مسیر فکری که در سرتاسر قصیده قابل برداشت است، همان انسان غریبی است که در این دنیای مادی، دائماً به موطنی فراتر می‌اندیشد؛ لکن در این طی طریق روحانی و سیر صعودی، برخی عوامل آزار دهنده اجتماعی که البته جزء جدا نشدنی عالم است، سبب شده تا نتواند به عالم مادی و واقعیت‌های تلخی که او را از وطنش دور ساخته، و به غربت انداخته است، خو بگیرد.

این قصیده برداشتی است از یک سفر واقعی بر فراز ابرها، که هنگام سفر با هواپیما به شهر سانتوز برزیل اتفاق افتاد؛ فضایی که بر این شعر حاکم است، فضای ناامیدی، تحیر و تمایل به وطن اعلی و فراتر از زمین مادی است. شاعر در پایان قصیده، همچنان در تحیر روحانی خود باقی مانده است. او پس از گردشی کوتاه در عالم ایده‌آل غیرمادی، دوباره به ارض مادی رجوع می‌کند.

معلوف در فراز نخست از این شاهکار با عنوان «مَلِكٌ فِي الْهَوَاءِ» چنین می‌گوید:

فِي عُبَابِ الْفَضَاءِ فَوْقَ غَيُومِهِ

فَوْقَ نَسْرِهِ

وَنَجْمَتِهِ

حَيْثُ بَثَّ الْهَوَى بِشَغْرِ نَسِيمِهِ

كُلَّ عَطْرِهِ

وَرَقَّتِهِ

(معلوف، ۲۰۰۸: ۴۵)

او بر بلندای آسمان و بر فراز ابرها و عقاب‌ها و آن سوی ستارگان، جایی را که نسیم نوازش‌گر عشق عطرافشانی می‌کند، به یاد می‌آورد. آنجا که سرزمین شاعری است که نه جسمش بلکه روحش، از زمان تولد به آنجا پرگشوده است و در ادامه می‌گوید:

أَنْزَلْتُهُ فِيهِ عُرُوسٌ قَوَافِيهِ

بَعِيداً عَنِ الْوُجُودِ وَ ظُلْمِهِ

(همان: ۴۵)

معلوف که از ظلم زمینی‌ها در عذاب است، فرار از بودن وجود و ماندن در هستی را خواستار است. چنین سفری ابتدا موجب سرخوردگی شاعر می‌شود که حتی در اوج رفاه مادی به آرامش نمی‌رسد؛ چرا که از وطن دورمانده است.

معلوف در سروده «روح الشاعر» در مورد وطن آرمانی اش چنین می‌سراید:

لَسْتُ مِنْ عَالَمِ التَّرَابِ وَإِنْ كُنْتُ

تَقَمَّصَتْ بِالْتَرَابِ عَلَيْهِ

أَنْتِ مِنْ عَالَمٍ بَعِيدٍ عَنِ الْأَرْضِ
يَفِيضُ الْجَلَالَ عَنْ جَانِبِيهِ

(همان: ۴۹)

معلوف در این ابیات خطاب به خود و نوع انسان می‌گوید: تو به دنیای خاکی تعلق نداری، اگر چه چند روزی، جامه‌ای از خاک بر تن کرده‌ای؛ تو از دنیایی دور می‌آیی که سرشار از بزرگی و شکوه است. وطنی که شاعر از آن یاد می‌کند، از جنس عالم خاکی نیست، و این وطن فرا مادی صرف نظر از رؤیای شاعرانه، به خودی خود هدفی بسیار مقدس می‌تواند باشد، که نزد شعرای مهجر کمتر سراغ داریم.

معلوف در قصیده «علی بساط الريح» می‌گوید:

ثُمَّ قَمْنَا نُجَيْلٌ فِي الْكُونِ أَبْصَاراً
أَرْتَنَا مِنْهُ حَقِيقَةَ ذَاتِهِ

نَنْظُرُ النَّاسَ مِنْ عَلٍ مِثْلَمَا تَنْظُرُ
نَمَلًا يَمْشِي إِلَى غَزْوَاتِهِ

(همان: ۸۳)

سپس برخاستیم و در هستی نظر افکندیم و زمین نیز حقیقت خود را به ما نشان داد. از بالا به مردم نگاه کردیم، چون مورچگانی به نظر رسیدند که برای کسب روزی در تلاشند. معلوف از فراز آسمان انسان‌ها را چون مورچگانی می‌بیند که تنها در اندیشه معاش خویشند، حال آنکه نه او را می‌بینند و نه از عالم او (غربتش) خبر دارند. اما با این همه، او نیز به آرمان وطن متحد جهان عرب معتقد است. (حسین، ۱۹۲۶: ۱۸۰) و این نشان از آن دارد که فوزی معلوف به لبنانی‌ها و سوری‌ها فراتر از مرز جغرافیایی می‌نگرد و به عربی بودن آنها

توجه دارد. با اینکه این قصیده، به زعم بسیاری از ادبا و ناقدان، اثری است نوگرایانه و ژرف اندیشانه که حقایق وجود را به چالش می‌کشد، ولی می‌توان آن را داستانی نمادین و سمبولیک که از شرایط دوری شاعر از وطن نشأت گرفته است، به شمار آورد و حتی اگر شاعر به وطن خود هم بازگردد باز هم آن حس او را رها نمی‌سازد؛ چرا که وطن از نظر وی صرفاً (لبنان) نیست؛ به عبارت بهتر شاعر در این ابیات از وطن آرمانی و نه وطن مادری سخن می‌راند.

رویکرد مشترک ایلیا ابوماضی از مهجر شمال و فوزی معلوف از مهجر جنوب

تمایلات و دیدگاه‌های فوزی معلوف در این قصیده، به قصیده «الشاعر فی السماء» ابوماضی بسیار نزدیک است. هر کدام از آنها ایده و خواسته‌هایشان را در جایی غیر از این عالم مادی جستجو می‌کنند و در مقایسه با دیگران هر دو نیز هر چه که به دنبال آن هستند، مفهوم و شرایط کمابیش یکسانی است.

ابوماضی در شعر داستانی «الشاعر فی السماء» در خیال خود اینگونه تصور می‌کند:

رَأْنِي اللَّهُ ذَاتَ يَوْمٍ	فِي الْأَرْضِ، أَبْكِي مِنَ الشَّقَاءِ
فَرَّقَ، وَاللَّهِ ذُو حَنَّانٍ	عَلَى ذَوِي الضَّرِّ وَالْعَنَاءِ
وَقَالَ: لَيْسَ التَّرَابُ دَارًا	لِلشَّعْرِ، فَأَرْجِعْ إِلَى السَّمَاءِ!

لَكُنْتَنِي لِمِ أزلُ حَزِينًا	مُكْتَنِبَ الرُّوحِ فِي الْعُلَاءِ
فَأَسْتَعْرَبَ اللَّهُ كَيْفَ أَشَقِي	فِي عَالَمِ الْوَحْيِ وَالسَّنَاءِ
فَقَالَ: يَا شَاعِرًا عَجِيبًا	قُلْ لِي إِذْنُ مَا الَّذِي تَشَاءُ؟
فَقُلْتُ: يَا رَبِّ، فَصَلِّ صَيْفٍ	فِي أَرْضِ لَبْنَانَ أَوْ شِتَاءِ
فَأَنْتَنِي هَهْنَا غَرِيبًا	وَلَيْسَ فِي غَرْبَةٍ هِنَاءِ!
فَأَسْتَضْحَكُ اللَّهُ مِنْ كَلَامِي	وَقَالَ: هَذَا هُوَ الْغَبَاءِ
لَبْنَانَ أَرْضُ كُكُلٍ أَرْضٍ	وَنَاسُهُ وَالْوَرَى سَوَاءِ

فِيهِ بُؤْسِي وَ فِيهِ نُعْمِي
تَحَنُّنُ نَفْسِي إِلَى السَّوَاقِي،
إِلَى الرِّوَابِي تَعْرِي وَ تَكْسِي
وَ أَرْدِيَاءُ وَ أَتْقِيَاءُ
إِلَى الْأَقْصَا حِي، إِلَى الشَّدَاءِ
إِلَى الْعَصَافِيرِ وَ الْغِنَاءِ

فَأَشْرَفَ اللَّهُ مِنْ عُلَاهُ
فَقَالَ: مَا أَنْتَ ذُو جَنُونِ
فَإِنَّ لِبْنَانَ لَيْسَ طُودًا
يَشْهَدُ «لِبْنَانَ» فِي السَّمَاءِ
وَ إِنَّمَا أَنْتَ ذُو وَفَاءِ
وَ لَا بِلَادًا، لَكِنْ سَمَاءُ!

(ابوماضی، ۲۰۰۴: ۱۰۵)

ابوماضی در ابیات فوق می‌گوید، خداوند در روزی از روزها، شاعر را گریه کنان بر روی زمین مشاهده می‌کند و لطف بی‌شائبه خود را به او روا داشته و او را به آسمان می‌برد، خانه‌ای برای او بنا می‌کند و آسمان را ملک او قرار می‌دهد ولیکن شاعر همچنان اندوهگین است، خداوند گمان کرد که جسم مادی و فانی، نفس و روح جاودانه او را عذاب می‌دهد، در نتیجه نیازهای جسمی را از شاعر گرفت، اما او همچنان در همان حال بود. تا اینکه در نهایت از او پرسیده می‌شود چه چیزی تورا غمگین و دلتنگ ساخته است؟ و او جواب می‌دهد. ابوماضی پس از آنکه از پذیرش تمام آرزوهای مطرح شده از جانب خداوند سرباز می‌زند، می‌گوید، ترس و حیا مانع بیان درخواست او از خداست؛ اما خداوند از او می‌خواهد که درخواست و آرزوی خود را مطرح کند. تنها تمنای وی سرزمین لبنان و زیبایی‌های همیشگی در تمام فصولش است. خداوند از این سخن او تبسم می‌کند و آن را نشانه نابخردی می‌خواند و در ادامه می‌گوید لبنان مانند دیگر سرزمین‌ها، سرزمین خداست و بین مردمش و دیگران تفاوتی وجود ندارد در آن جا هم نعمت است و هم نعمت، هم سعادت و هم شقاوت، و درانتها به وی خطاب می‌کند: تو ای شاعر به دنبال چه هستی؟

نکته مهم در باره قصیده یاد شده این است که هنگامی از مضمون وطن در شعر شاعری مهاجری همچون ابوماضی سخن می‌رود، نباید گمان کرد که شاعر تنها خود و دلتنگی‌های خود را در نظر داشته و به دل‌بستگی‌های فردی خود می‌اندیشد یا آنکه دور ماندن از وطن سبب شده، اندوه و رنج مردمی را که از سر ناچاری از آنها دل‌برید و به دیار غربت آمد تا زبان‌گویای آنها باشد، را فراموش کرده است. با اندکی تأمل در ابیات این شعر داستانی خیالی و با توجه به عوامل و نشانه‌های فرامتنی مثل گرایش‌های رمزی (سمبولیک) ابوماضی، واقع‌گرایی

وی و همواره و در همه حال سخن گفتن از مردم و قوم عرب، درمی‌یابیم که او در این قصیده در قالب داستانی خیالی می‌گوید که وطن را بدون هموطنانش نمی‌خواهد.

وی در بخش‌هایی از این قصیده به گونه‌ای از تضاد اشاره می‌کند. از نظر او گرچه عالم و جهان خداوندی به مساوات بین بندگان خدا تقسیم شده است؛ ولی در این سرزمین جایی برای نیکی و آسودگی نیست، بلکه سراسر آن آکنده از ظلم حاکمان است و مردمش در وطنشان با هم برابر نیستند؛ و برای همین در برابر کلام خداوند، در یادآوری تقسیم همه چیز به عدل و تساوی در جهان، دست به انکار غیرمستقیم می‌زند. او همچنان وطن خود را در بین سرزمین‌های خداوند، دارای ویژگی‌های خاص می‌داند و این ویژگی، همان خارج از قاعده بودن وطن وی از قواعد الهی است. شاعر به خاطر عشقی که به میهنش دارد آن را بری از همه آرایش‌ها می‌داند. (دید او به وطن آرمانی است) ابوماضی در پایان قصیده، این مقصود خود را به زیبایی و روشنی توضیح می‌دهد و می‌گوید خداوند از بالای سر بر همه موجودات اشراف دارد و لبنان را در آسمان می‌بیند، آنچنان که در پایان با شاعر هم عقیده می‌شود و می‌گوید: تو دیوانه نیستی، کلام تو درست است، بلکه تو تنها وفادار هستی! اما وفا در حق چه کسی یا چه چیزی؟ آیا جز وفا در حق لبنان که رمز کل وطن عربی است، می‌توان برداشت دیگری داشت؟ غم و اندوه ابوماضی به همان اندازه که ناشی از درد جانکاه دوری او از وطن است، ناشی از دوری از کل وطن عربی یا همان مدینه فاضله‌ای است که او و دیگر شاعران اتحادگرای مهاجر در آرزوی آنند. لبنان از نظر ابوماضی همان سرزمین آسمانی و الهی مقدس است؛ حال آنکه زیر پای ظالمان و استعمارگران لگدکوب می‌شود، او وفادار است، وفا در حق هموطنانش که بیشتر آنها از آن مساواتی که همگان از آن یاد می‌کنند و در پی تحقق آن هستند، بهره‌ای نبرده‌اند.

در مقایسه نوع نگاه و تلقی ابوماضی و معلوف از آرمان وطن متحد جهان عرب می‌توان گفت، علی‌رغم نگاه مشترکی که این دو نسبت به میهن داشتند، از نگاه ابوماضی در قصیده «الشاعر فی السماء» و فوزی معلوف «علی بساط الریح» می‌توان استنباط نمود که نگاه این دو نسبت به وطن آرمانی بیشتر تأملی، فلسفی و وجدانی است.

مقایسه جایگاه وطن آرمانی نزد دو شاعر مهاجر شمال

با مقایسه اشعار دو شاعر مهاجر شمال یعنی ایلیا ابو ماضی و امین ریحانی به روشنی آشکار است که درک، دریافت و حس آن دو نسبت به وطن و کمیّت و کیفیّت انعکاس آن در آثارشان، دارای تفاوت بسیار است. امین ریحانی که بیشتر اهل مطالعه و تاریخ و سیاست و البته شعر است، حضور وطن در اشعارش به پرنگی و شدت نوستالژیک ایلیا ابو ماضی نیست.

ابوماضی شاعری است با دغدغه همیشگی لبنان و وطن عربی و حتی شرق. او همه موضوعات اجتماعی را هم از ورای مقوله وطن می‌نگریست و بدان‌ها می‌پرداخت. غالب قصاید او وطنی‌اند و رسالت اصلی خود را آرمان‌گرایی وطنی می‌دانست. یاد دوران شیرین کودکی و زیبایی‌های سحرانگیز سرزمین مادری هرگز او را رها نکرد و حتی در مقام یک روشنفکر و مصلح اجتماعی نگاه زیبا شناسانه و رمانتیک او در اشعارش حضور دارد.

مقایسه جایگاه وطن آرمانی نزد دو شاعر مہجر جنوب

درمقایسه نظری و عملی راهکارها و رویکردهای ادبی دو شاعر مہجر جنوب درباره وطن آرمانی اختلافات آشکاری دیده می‌شود. شاعری مانند قروی آنچنان داعیه عرویت و قوم‌گرایی دارد که همه چیز را در آرمان وطن متحد عربی می‌بیند و از همه داشته‌های خود در این راه مایه می‌گذارد؛ اما شاعری مانند فوزی معلوف علی‌رغم اعتقاد به اتحاد در سایه علم و آگاهی عمومی توده‌های مردم، آنچنان در بدبینی و تحیر غرق می‌شود که گویی هرگز در چنین محیطی نزیسته است. او یک‌باره همه وابستگی‌ها و هرآنچه را در مشرق زمین تجربه کرده است، رها می‌کند و در وضعیتی که خود را از عالم ماده جدا می‌بیند، به دیدگاه‌های انتزاعی می‌گراید. یکی از علل این اختلاف نگرش در مسائل مربوط به آرمان وطن و از جمله آرمان اتحاد وطن عربی در محیط ادبی و فکری مہجریون برزیل برخلاف شعرای مہجر شمال از فضای فکری، گرایش و جهت‌گیری واحد و یکدستی برخوردار نبودند و در واقع در مہجر جنوب ادبایی با گرایش‌های مختلف اجتماعی و وطنی و ... را تحت پوشش انجمن ادبی «العصبه الأندلسیة» دور هم جمع کرده بود؛ که فاقد حضور شخصیتی محوری و تأثیرگذار بودند تا اتحاد فکری‌ای را که در مہجر شمال حاکم بود، نزد آنان پدید آورد. در حقیقت دو شاعر مہجر جنوبی بیشتر ادامه دهنده راه شعرای مہجر شمال در کلیات، اهداف و بویژه اتحاد بودند. (نگاه کنید به: مریده، ۱۹۷۲، ۱۶۴-۱۶۷).

از دیگر دلایل تفاوت نوع نگاه دو شاعر مہجر جنوب را شاید بتوان عمر طولانی شاعر قروی، در برابر، عمر کوتاه فوزی معلوف دانست، که قروی، حدود ۹۷ سال زیست، در حالی که معلوف در ۳۱ سالگی جهان را وداع گفت. از طرفی شخصیت، خلیات، روحیات و گرایش‌های ذوقی دو شاعر نیز، بسیار متفاوت است.

شاعر قروی، بیش از هر چیز شاعری است با احساسات عمیق که عمیقاً هم ضد استعمار و خودکامگی است. زبان شعرش خالی از هر گونه تصنع و فلسفه است؛ سبک شعری او کهن و به روش قدماست؛ می‌داند که در زندگی دنبال چیست و از چه نقطه‌ای حرکت کرده، و مبدأ و مقصد برایش آشکار و روشن است؛ روح حماسی در اشعار وطنی او موج می‌زند و پیشگام

دعوت به مبارزه و اتحاد بر علیه استعمار از نوع عثمانی، ترک و اروپایی آن است. شعر او شعر پیشگام در اتحاد بین اقوام دولت‌های عربی است. زبان ساده، مردم وار و پرشور شعر او، اشعارش را به متن توده‌های عرب برده و شعر او مضمون سرودهای مردمی و مبارزاتی گردیده است. این شاعر قروی بود که تمام سرزمین‌های عربی را وطن خود میدانست و به اتحاد بین اقوام و ملت‌های عربی عمیقاً معتقد بود. اما فوزی معلوف احساساتی رقیق دارد و بیش از وطن سرزمینی، در پی وطن معنوی است که بسیار فراتر از وطن خاکی است. نگاه او به جهان و از جمله لبنان، نگاهی یأس آلود و بدبینانه است و انسان‌های کنونی را مورچه‌وار و خودخواه می‌داند. لبنان که در آن زمان سراسر از فقر و ظلم و فساد آکنده بود، وطن آرمانی فوزی معلوف نبود، بلکه وطن عربی او در بیانی حماسی "غرناطه" بود؛ از همین رو، همگان را به آگاهی از گذشته تاریخی و ادبی درخشان قوم خود دعوت می‌کرد، و در برخی اشعارش، تقدس و جهاد را برای اصلاح و تغییر وضع نابسامان موجود و برخورداری از وطنی آباد و رها و آزاد گوشزد می‌کرد.

مقایسه جایگاه وطن آرمانی نزد شعرای مهاجر شمال و مهاجر جنوب

در مقایسه جایگاه وطن آرمانی نزد شعرای مهاجر شمال و مهاجر جنوب می‌توان گفت که دغدغه وطن آرمانی نزد هر یک از چهار شاعر مهاجری، از نظر کیفیت، کمیت و شدت از جایگاه‌هایی متفاوتی برخوردار می‌باشند. اما این تفاوت دیدگاه را نمی‌توان بین مهاجر شمال و جنوب مرز بندی دقیقی قایل شد. زیرا همانگونه که گذشت، شاعران مهاجر شمال یعنی ایلیا ابوماضی و امین ریحانی به همان اندازه با یکدیگر تفاوت و فاصله دارند که دو شاعر مهاجر جنوب رشید سلیم خوری و فوزی معلوف؛ مضافاً آنکه امین ریحانی از مهاجر شمال بیش از آنکه به ابوماضی نزدیک باشد، به شاعر قروی از مهاجر جنوب شانه می‌ساید و شباهت دارد. ابوماضی نیز بیش از آنکه به امین ریحانی نزدیک باشد تا حدی به دلیل نگاه تأملی با فوزی معلوف قرابت فکری دارد، اما این نگاه تأملی و فلسفی در رابطه با وطن آرمانی نزد دو شاعر دیگر (ریحانی و قروی) مشهود نیست، هر چند که هر چهار شاعر مذکور از شعرای رماتیک مهاجری به شمار می‌روند.

در لحن حماسی اشعار وطنی نیز شاید رشید سلیم خوری از مهاجر جنوب، تنها شاعر نزدیک به امین ریحانی از مهاجر شمال باشد. در سیاست‌گرایی و عمل سیاسی در رابطه با وطن نیز، رشید سلیم خوری پرچم شعر وطنی را بردست گرفته و باشعرش توده‌های مختلف اقوام عربی را تهییج می‌کند؛ و امین ریحانی با سفر به جای جای سرزمین‌های عربی و حشر و نشر با بزرگان و سیاستمداران روز، و با مطالعه هر چه بیشتر، می‌اندیشد و تأمل می‌کند و قلم

به دست می‌گیرد و کتاب می‌نگارد و بر پایه تجارب و تأملات و تفکرات خویش، برای جنبش ضد استعماری اعراب و آرمان اتحاد آنان، خوراک فکری و تئوریک فراهم می‌سازد.

با وجود برخی وجوه مشترک در نگاه ادبی ابوماضی و معلوف اما در مقایسه زبان شعری این دو نیز باید به تفاوت‌های آشکاری اشاره کرد از جمله اینکه زبان ایلیا ابوماضی حتی اوج شعر حماسی‌اش زبان عشق و مهر و احساسات لطیف و صفا و صمیمیت است. او شاعر ایده‌آل‌ها و آرمان‌ها و شور و نشاط و امید است؛ عاشق زندگی است: زندگی در وطن عربی آرمانی، که آباد و آزاد و زیباست، همانند رویاهای خاطرات دوران کودکی. در حالی که برای فوزی معلوف نه در وطن و سرزمین مادری جایی است و نه در مهجر (برزیل) که در فقر و عقب ماندگی، اختناق و تبعیض، شباهت‌های بسیار به سرزمین عربی دارد، وطن برای او جایی است که اینجا نیست چه مهجر، چه لبنان.

در پایان می‌توان نتیجه گرفت که همه شاعران مورد نظراین پژوهش، دغدغه‌ای مشترک به نام وطن آرمانی داشته‌اند. اما این مضمون نزد هر یک جلوه، تعریف و برابندی متفاوت دارد که عامل محیط مهجر تنها یکی از متغیرهای این تفاوت است و به عنوان عامل بنیادی تأثیرگذار قلمداد نمی‌شود بلکه عامل تفاوت‌های شخصیتی و فردی ادبا است که نقش عمده را در شکل‌گیری رویکرد ادبی شان ایفا می‌کند.

نتیجه گیری

با توجه به نتایج پژوهش به عمل آمده، گر چه باید اذعان کرد که همه شاعران مورد نظر این پژوهش دغدغه‌ای مشترک به نام وطن آرمانی داشته اند، اما این مضمون نزد هریک از جلوه، تعریف و برابندی متفاوت برخوردار است. می توان نتیجه گرفت که عامل محیط و تعلق به مهاجر شمال یا مهاجر جنوب به عنوان یکی از متغیرهای آن، تأثیر و نقش تعیین کننده‌ای در طرز فکر و رویکرد ادبی شاعران مهاجر شمال و جنوب نداشته است و به عنوان عامل بنیادی در رویکرد و نگاه ادبی آنان قلمداد نمی شود. این در حالی است که عامل تفاوت‌های شخصیتی و فردی نقش عمده‌تری در شکل‌گیری دیدگاه ادبی آنان ایفا کرده است.

با این همه نمی توان تأثیر عوامل اجتماعی و درونی نزد هر یک از این چهار شاعر را یکسان دانست. مثلاً آرمان وطن متحد عربی نزد سه شاعر ایلیا ابوماضی، امین ریحانی، رشید سلیم خوری اشتراکات بیشتری نسبت به رویکرد فوزی معلوف به وطن آرمانی دارد و در واقع وطن آرمانی معلوف وطنی معنوی و فرازمینی است. اما از طرف دیگر شیوه سرایش در زمینه وطن آرمانی نزد ایلیا ابوماضی و فوزی معلوف از بعد احساسی و تخیلی نسبت به دو شاعر دیگر مهاجری از اشتراک بیشتری برخوردار است.

پی‌نوشت‌ها

۱- بطرس بستانی (۱۸۸۳-۱۸۱۹) معلم بطرس بستانی در لبنان به دنیا آمد و به فراگیری زبانهای عربی، سریانی، لاتینی و ایتالیایی در مدرسه عین ورقه پرداخت و با فلسفه و لاهوت آشنا شد و در تاریخ و جغرافیا و حساب متبحر گردید و به تألیف اولین دایرة المعارف به زبان عربی پرداخت. از دیگر آثار وی می‌توان به «کشف الحجاب فی علم الحساب» و «مفتاح المصباح» اشاره نمود. (فاخوری، ۱۹۹۵: ۹۵؛ عبدالفتاح، ۱۹۹۸: ۸۹)

۲- ناصیف یازجی (۱۸۷۱-۱۸۰۰) از بزرگان ادب و پیشوایان لغت و نحو لبنان است. یکی از آثار ماندگارش کتاب «مجمع البحرین» است. وی در مقامه‌نویسی از حریری تقلید کرده و همانند او مقاماتش را ترتیب داده است، که حاوی معلومات لغوی، امثال و حکم عربی و نکات بیانی و بدیعی فراوانی است. (زرکلی، ۱۹۹۲: ۳۵۰/۷)

۳- نجیب عازوری (؟-۱۹۱۶) از مسیحیان کاتولیک لبنانی و بنیانگذار انجمن «عصبة الوطن للعربی» در مصر است. از آثار وی می‌توان به کتاب‌های «یقطنة الأمة العربیة» و «الإستقلال العربی» اشاره نمود. (زرکلی، ۱۹۹۲: ۱۲/۸)

منابع و مأخذ

- ۱- ابوماضی، ایلیا، (۱۹۱۱)، تذکار الماضي، اسکندریه، مصر، مطبعة مصریة.
- ۲- _____، (۱۹۸۴)، دیوان، بیروت، دارالعودة.
- ۳- _____، (۲۰۰۴)، الأعمال الشعرية الكاملة، بیروت، دارالعودة.
- ۴- برهومی، خلیل، (۱۹۹۳)، ایلیا ابوماضی شاعر التساؤل و الجمال، بیروت، دارالطبعة و النشر.
- ۵- حاطوم، غفیف نایف، (۱۹۹۴)، ایلیا ابوماضی، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- ۶- حسین، طه، (۱۹۲۶)، حدیث الاربعاء، مصر، دارالمعارف.
- ۷- حطیط، کاظم، (۱۹۸۷)، اعلام رواد فی الادب العربی، بیروت، دارالکتاب اللبنانی.
- ۸- خفاجی، محمد عبدالمنعم، (۱۹۸۶)، قصة الادب المهجري، بیروت، دارالکتاب اللبنانی.
- ۹- درینیک، ژان پیر، (۱۳۶۸)، خاورمیانه در قرن بیستم، ترجمه فرنگیس اردلان، تهران.
- ۱۰- دیمتری، سلیم جورج، (۱۹۹۷)، ایلیا ابوماضی در اسات عنه و اشعاره المجهوله، مصر، دارمعارف.
- ۱۱- ریحانی، امین، (۱۹۸۷)، قومیات، چاپ هفتم، بیروت، دارالجیل.
- ۱۲- _____، (۱۹۸۷)، هتاف الاودیة، چاپ هشتم، بیروت، دارالجیل.
- ۱۳- _____، (۱۹۸۹)، قلب العراق، چاپ اول، بیروت، دارالجیل.
- ۱۴- _____، (۱۹۹۱)، مواقف، چاپ چهارم، بیروت، دارالجیل.
- ۱۵- زرکلی، خیرالدین، (۱۹۹۲)، الاعلام، قاموس التراجم، المجلد السابع و الثامن، چاپ دهم، بیروت، دارالعلم للملایین.
- ۱۶- شرابی، هشام، (۱۳۶۹)، روشنفکران عرب و غرب، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران.
- ۱۷- شراره، عبداللطیف، (۱۹۸۴)، معارک الادبیة قدیمه و معاصره، چاپ اول، دارالعلم للملایین.
- ۱۸- _____، (۱۹۸۲)، شعراء معاصرون، ایلیا ابوماضی، بیروت، دارالطبعة والنشر.

- ١٩- صیدح، جورج، (١٩٥٦)، ادبنا و ادباونا فی المهاجر الامریکیة، بیروت، معهد الدراسات العربیة العالمیة.
- ٢٠- عبدالفتاح، علی، (١٩٩٨)، شخصیّات الادبیة، چاپ اول، کویت، مکتبه ابن کثیر.
- ٢١- فاخوری، حنا، (١٩٥٧ و ١٩٥٥)، الجامع فی تاریخ الادب العربی، بیروت، دارالجیل.
- ٢٢- فاضل، جهاد، (٢٠٠٠)، ادباء عرب معاصرون، چاپ اول، بیروت، دارالشروق.
- ٢٣- قروی، (١٩٩٠)، الاعمال الكاملة- الشعر، لبنان، مکتبه التدقیق اللغوی، منشورات جرس، برس.
- ٢٤- _____، (١٩٩٢)، الاعمال الكاملة النثر، لبنان، طرابلس، منشورات جرس - برس.
- ٢٥- مریده، عزیز، (١٩٧٢)، مجلة مجمع اللغة العربیة، مارس، جزء ٢٩، القاهرة، مصر.
- ٢٦- مقلّسی، انیس، (١٩٨٩)، الفنون الأدبیة و أعلامها فی النهضة العربیة الحدیثة، بیروت، دارالعلم للملایین.
- ٢٧- معلوف، فوزی، (٢٠٠٨)، الاعمال، الشعریة، الكاملة، بیروت، دارالعودة.
- ٢٨- ناعوری، عیسی، (١٩٥٩)، ادب المهجر، بیروت، مؤسسة نوفل.